

تاریخ دریافت مقاله: ۹۵/۹/۹

تاریخ تصویب مقاله: ۹۶/۷/۱۹

سیر و سلوک روحانی با نظر بر تفسیر بیان السعاده

اعظم حصیرچی^۱ - دکتر نوری سادات شاهنگیان^۲

چکیده:

بحث سیر و سلوک در آثار صوفیان مسلمان جایگاه ویژه ای را به خود اختصاص داده است. سلطان محمد گنابادی - سلطان علیشاه - (قرن ۱۴ ه ق) نیز در آثار خویش و بطور خاص در کتاب بیان السعاده که به تفسیر آیات قرآن اختصاص دارد، به این مبحث پرداخته است. مقاله حاضر با هدف آشنایی با دیدگاه های او در این باره نگاشته شده است. در این راستا اهم آثار برجای مانده از وی به عنوان اولین قطب سلسله نعمت اللهیه گنابادیه مورد بررسی و استناد قرار گرفته است. مراحل سیر و سلوک روحانی، احوالی که در هر مرحله بر سالک عارض می شود و لوازم سیر و سلوک از جمله پرسش هایی است که در این نوشتار پاسخ گفته شده است. ماحصل این پژوهش نشان می دهد که سلطان علیشاه سیر و سلوک را در چهار مرحله (اسفاراربعه) ممکن دانسته است. ایشان هدایت راهبر طریق، تقید سالک به شریعت، فکر و ذکر را از لوازم سیرو سلوک بر شمرده است. از دیدگاه وی رسیدن به مقام ولایت و توحید منتهای سلوک است.

واژگان کلیدی: سیرو سلوک - سلطان محمد گنابادی (سلطان علیشاه) - بیان السعاده - ولایت

مقدمه:

حاج سلطان محمد بیدختی گنابادی - سلطان علیشاه - در بیست و هشت جمادی الاولی سال ۱۲۵۱ ه ق در مزرعه نوده نیم فرسنگی قریه بیدخت واقع در گناباد خراسان چشم به جهان گشود. خانواده سلطان علیشاه از سلسله دراویش نعمت اللهیه و از طایفه بیچاره بودند که در اوایل ورود امام رضا (ع) به خراسان دست به دامن آن حضرت زدند و آن حضرت آنها را بیچاره خطاب فرمودند. ((رضاعلیشاه، نابغه علم و عرفان، صص ۱۰ و ۱۹)) در سلسله الاولیا اقطاب گنابادی را با واسطه صوفیان معین به شاه نعمت الله ولی و پس از وی با واسطه به جنید بغدادی و معروف کرخی به ائمه معصومین و در نهایت پیامبر اکرم (ص) اتصال می دهد (سلطان علیشاه، ولایت نامه: ۱۲۹) سلطان علیشاه در سه سالگی پدر خود را از دست داده و تحت تربیت مادر و تکفل برادر بزرگتر قرار گرفت (سلطان علیشاه، بیان السعاده، مقدمه: رضاعلیشاه، ج ۱: ج). در شش سالگی مادرش او را به مکتب سپرد تا قرآن و نهج البلاغه بیاموزد. وی به واسطه بی بضاعتی خانواده مجبور به ترک تحصیل شد، اما بر اثر تربیت و بواسطه میل فطری در کوچکی مواظبت تام بر طاعات و عبادات داشت و در آن هنگام شبانی هم می کرد (رضاعلیشاه، ۱۳۸۴، نابغه علم و عرفان، ۲۱؛ سلطانی گنابادی ۱۳۸۳، رهبران طریقت و عرفان: ۲۳۷).

سلطان علیشاه در سن هفده سالگی به تحصیل ادامه داد، علوم عربی و مقدمات را تکمیل نمود و رساله فارسی مسائل دینی را حفظ نمود. سپس به آموختن منطق، کلام و علوم ادبی اهتمام ورزید و در منطق چنان پیش رفت که برای تهذیب المنطق ملا سعد تفتازانی حاشیه نوشت و آن را تهذیب التهذیب نام گذارد. آنگاه نزد مادر رفته و اجازه خواست تا برای تحصیل به مشهد رود (سلطانی گنابادی ۱۳۸۳، رهبران طریقت و عرفان " : ۲۳۹-۲۴۰). وی از آن رو که مسیر راهبردی به سوی خدا را فراگیری حکمت تشخیص داده بود، تصمیم به ماندن گرفت. پس از تکمیل آن علوم با سفر به عتبات، به تکمیل سطح و خارج وفقه و اصول و روایت و درایت و معرفت رجال و علم تفسیر پرداخت (نورعلیشاه ثانی، رجوم الشیاطین: ۲۰).

ایشان پس از تکمیل تحصیلات به تهران مراجعت نمود و به تدریس حکمت پرداخت. گفته اند که این امر باعث شد تا وی به بابی گری متهم گردد و قصد جاننش کردند. از آن رو شهر را ترک کرده و دوباره به محضر ملا هادی سبزواری باز گشت؛ همانجا که حکمت مشاء و اشراق را تکمیل کرد و بر اسفار حواشی نوشت (رضاعلیشاه، ۱۳۸۴، نابغه علم و عرفان: ۲۷-۲۲). در سبزواری پس از مدتها شاگردی در محضر حاج ملا هادی به دیدار سعادت علیشاه که به سبزواری آمده بود رفت و آنگاه به رسم دلدادگی در پی او روانه شد و در مشهد به خدمت او درآمد (همان: ۵۸).

سلطان علیشاه برای ازدواج با فراخوان مادر به گناباد رفت و دختر حاج ملا علی بیدختی -از علمای معروف گناباد - را به همسری برگزید. اوسپس نزد حاج اقا کاظم سعادت علیشاه در اصفهان رفت (همان ص ۶۲) و با اصرار فراوان دستورات لازم و تلقین ذکر و فکر را از ایشان گرفت و در رشته سلوک و طریقت نعمت الهی در آمد. در سال ۱۲۸۴ از طرف سعادت علیشاه اجازه ارشاد و تلقین ذکر قلبی و اوراد مأثوره را کسب کرد و در طریقت به لقب -سلطان علیشاه- ملقب گردید. در سال ۱۲۹۳ با رحلت سعادت علیشاه بر مسند استاد نشست و به مدت ۳۴ سال در مقام شیخ طریقه نعمت الهیه در این مسند باقی بود (نورعلیشاه ثانی، رجوم الشیاطین، ص ۲۵).

سلطان علیشاه جهت تحصیل و امرارمعاش به امور کشاورزی، دامداری و مداوای بیماران می پرداخت. وی در به پا داشتن شعائر دینی و مذهبی مانند نماز جماعت و مجلس ذکر و قرائت قران و مراسم سوگواری اهل بیت بسیار علاقمند و مشتاق بود (سلطان علیشاه، ۱۳۸۵ ق، بیان السعاده، مقدمه رضاعلیشاه، ج ۱ ص ۵).

تألیفات بسیاری از سلطان محمد بر جای مانده است از آن جمله اند:

سعادت نامه- مجمع السعادات -بیان السعاده -ولایت نامه -بشاره المومنین- تنبیه النائمین، توضیح و ایضاح هستند. بیان السعاده و ایضاح به عربی و بقیه آثار به زبان فارسی نگاشته شده اند. بیان السعاده فی مقامات العباده مهمترین اثر وی تفسیر قرآن مجید است که ملقب به سلطان التفاسیر گشته است. چاپ اول این اثر، چهار مجلد بزرگ رحلی است و چون اغلب آثار ایشان با مقدمه ای در حقیقت علم، علائم آن، جهل مرکب

و ملازمت علم و عمل آغاز شده است. اودر این اثر با بیان مطالب جامعی درباره قران و فضیلت آن، تفسیر تنزیل و تأویل قرآن و دیگر مقدمات لازم برای تفسیر قران، به تفسیر تمامی آیات پرداخته است. تفسیر بیان السعاده از این رو که گرایش سلطان علیشاه را به مذهب شیعه اثنی عشریه آشکار می کند، نیز حائز اهمیت است. وی در آغاز این اثر بر وجود امامان دوازدهگانه شیعه از حضرت علی(ع) تا مهدی موعود -فرزند امام حسن عسگری که هم اکنون در غیبت به سر می برند- شهادت داده است.

سلطان علیشاه در بیست و شش ربیع الاول سال ۱۳۲۷ قمری در سن هفتاد و شش سالگی توسط عده ای ناشناس در منزل خویش به قتل رسید(کیوان قزوینی، رساله شهیدیه: ۹۸). وی در انتهای قبرستان بیدخت در بالای تپه ای مدفون گشت.(سلطان علیشاه، ۱۳۸۵: ه ق. بیان السعاده، مقدمه رضاعلیشاه، ی ج ۱ ص ۵).

مقاله حاضر با استناد به آثار سلطان علیشاه، خاصه بیان السعاده و دیگر منابع معتبر نزد سالکان طریقه منتسب به او، به بحث در باره مراحل سفر (سیر و سلوک) روحانی از منظری شیعی پرداخته است. مراد از مسافر(سالک) چیست؟ سالک به چه کیفیتی طی طریق می کند؟ سلوک عارفانه چه مراحل دارد و سپری کردن آن مراحل دارای چه لوازمی است؟ در مسیری که رو به جانب کمال دارد، واپسین مرتبه کدام است و عنوان انسان کامل یا مرد تمام بر چه کسی اطلاق می شود؟ پژوهش های انجام شده در این زمینه عبارتند از: رساله ای با عنوان بررسی تاریخی و هویت فرهنگی سلسله دراویش نعمت الهی گنابادی در دانشگاه الزهرا ۱۳۹۱ توسط نیره صالحی بروجنی. محور بحث در این رساله سلسله گنابادی، مشایخ آنها و اعتقاداتشان بوده است. رساله ای دیگر با عنوان نقد و بررسی و رویکرد سلطان محمد گنابادی در تفسیر بیان السعاده در دانشگاه قم ۱۳۹۰ توسط علی غفارزاده آزادلو نگارش یافته است. در این رساله اسفار اربعه با بیان عرفانی سلطان محمد در انطباق با آیات قرآنی بیان شده است. رساله ای دیگر نیز با عنوان روش شناسی تفسیر بیان السعاده ۱۳۹۲ توسط حسن غلام زاده نوشته شده است. هدف نگارنده در آن نوشتار آگاه کردن مردم و اهل علوم نسبت به نگاه و دیدگاههای سلسله نعمت الهیه

گنابادیه، اولین قطب گنابادیه سلطان محمدگنابادی - سلطان علیشاه - و اعتقادات وی بوده است.

سیر و سلوک (سفر) روحانی و مراحل آن:

مراد از سفر در اصطلاح عارفان توجه قلب بسوی حق است. (کاشانی، اصطلاحات صوفیه: ۱۰۳) از نظر سلطان محمد، سالک کسی است که در مراتب وجود به قصد وصول به کمال نهایی و حقیقت، از تقید به اطلاق و از کثرت به وحدت گام می‌نهد. عموم عارفان اتفاق نظر دارند که سالک در سفر روحانی خود برای وصول به کمال نهایی ناگزیر است تا مراحل یا مقاماتی را پشت سر گذارد. هر مرحله برای خود ویژگی‌هایی دارد و در هر مرحله حالتی به سالک روی می‌دهد و غبارهایی از دل او می‌زداید که مقدمه برای صعود به منزل بعدی است. گاهی این مقامات را در صد منزل و یا هفت منزل و گاهی در یک منزل بیان نموده‌اند (کاشانی، شرح منازل السائرین: ۱۲). سلطان علیشاه برای سلوک روحانی اسفار یا مراحل چهار رگانه‌ای قائل است. به نظر او سوره مبارکه حمد اشاره اجمالی به چهار سفر سالکان الی الله دارد و این سوره روش بندگی خداوند و سلوک را بسوی او به ما تعلیم می‌دهد (رضاعلیشاه، رهنمای سعادت: ۲۱۱).

سفر اول:

سفر اول از خلق بسوی حق است و سالک از حدود کثرات و عالم ماده به سوی حق تعالی حرکت می‌کند در سفر اول انسان، در نخستین مقام از درجات کمالی انسان که همان بندگی و عبودیت است قرار دارد (سلطان علیشاه، ۱۳۸۵ه ق، بیان السعاده، مقدمه رضاعلیشاه، ج ۲: ۱۴۳).

در آغاز سوره حمد، استعاذه و پناه جویی اشاره به سفر اول سالک یعنی سفر از خلق به سوی حق دارد، زیرا این سفر گریز از کثرتها و مظاهر شیطانی به عالم توحید و مظاهر حق تعالی است. استعاذه زبانی خبر دادن از پناهندگی از کثرات و مظاهر شیطان به عالم

توحید است و استعاذه فعلی خود پناهندگی از کثرات و مظاهر شیطان به عالم توحید است (همان ج ۱: ۶).

وی در سوره توبه آیه ۱۱۲ التائبون..... می گوید که این آیه جامع اصول منازل السالکین الی الله و سفرهای آنها است و اشاره به همه مقامات سیرکنندگان دارد ، زیرا التائبون اشاره به منازل حیوانی و مقامات خلقی آنها دارد و بدلیل اینکه توبه سیر از خلق به سوی حق است آن سفر اول از سفرهای چهارگانه است.

سلطان علیشاه آیه ۷۷ از سوره حج و آیات ۱۹۰-۱۹۴ سوره آل عمران را حاوی اشاراتی به سفرهای چهارگانه و مراتب سیروسلوک عرفانی دانسته است. او بیان می کند که در آیه ۷۷ سوره حج (یا ایها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا و اعبدوا ربهم و افعلوا الخیر ...) واژه ارکعوا اشاره به سفر از خلق بسوی حق است . در سفر اول انانیتی که ناشی از خلق است شکسته می شود به نحوی که نسبت فعل به نفس سالک باقی نمی ماند ، بلکه فعل را از فاعل می بیند . در وجود او ظاهر است که سفر از خلق به حق تمام می شود . وی همچنین آیه ۱۹۳ سوره آل عمران را دال بر همان سفر اول دانسته است، آنجا که از توبه مومنان و درخواست ایشان برای مغفرت گناهان سخن رفته است. به عقیده او بیشتر سالکان و عارفان از سفر اول تجاوز نمی کنند و در انتهای این سفر است که صورت شیخ بر سالک ظاهر می شود (سلطان علیشاه، ۱۳۷۹ه ق، مجمع السعادات: ۱۳۶). به نظر می رسد اظهارات گنابادی درباره ی سفر اول متفاوت است . چه بیان او از انتهای سفر اول گاه به گونه ای است که دست نیافتن سالک در این سفر به مقام فنا را می توان از آن استنباط کرد. این درحالی است که ایشان بخش پایانی سوره حمد انتهای سفر اول را مقام فنا معرفی کرده است.

سفر دوم:

سلطان محمد سفر دوم سالک را سفر بالحق فی الحق دانسته است. این مرحله که سفر از مظاهر و نمودهای حق بسوی حق مطلق است، دارای پرتگاههای هولناک و وادی

های خطرناک است که بیم هلاکت در آنها می رود (رضاعلیشاه، رهنمای سعادت: ۲۱۶؛ سلطان علیشاه، ۱۳۸۵ه ق، بیان السعاده، ج ۴: ۲۵۴).

مفسر بیان السعاده با اشاره به سوره حمد چنین بیان می کند که در سوره حمد تسمیه و حمد تا مالک یوم الدین اشاره به سفر دوم یعنی حرکت سالک در صفات حق تا هنگام ظهور مالکیت حق و فناى سالک از ذات خود در حق است. تسمیه خبر دادن به اتصاف به صفات حق و اسماء او است (رضاعلیشاه، رهنمای سعادت: ۲۱۷). عارفی که نمونه اسماء و صفات حق را در وجود خود یافت راهنمای او همان اسماء و صفات می باشند (رضاعلیشاه، رهنمای سعادت: ۲۱۴؛ سلطان علیشاه، ۱۳۸۵ه ق، بیان السعاده ج ۱: ۶). مالکیت خدای تعالی تا وقتی که هنوز بنده از فعل، وصف و ذات فانی نشده آشکار نمی شود. هنگامیکه بنده به فناى ذات برسد، عبودیت او تمام می شود. پس از کامل شدن عبودیت، حرکت او در حق و به اراده حق است.

سلطان علیشاه در ذیل آیه ۷۷ سوره حج نیز بیان می دارد که انانیت سالک که عبارت از رؤیت وجود به جهت ذات وجود و رؤیت ذات خود است، در سفر دوم شکسته می شود. سالک ذاتی برای خود نمی بیند، او عبد و بنده خدا شده و ذات او فانی می گردد (همان، ج ۳: ۸۶). شکسته شدن این انانیت را در جای دیگر -در مرحله نخست سفر - مطرح کرده است. گویا ایشان شکست را در دو مرحله دانست. نخست فعل را از خود ندیدن و به فاعل منتسب کردن که خاص سفر اول است و اشاره شد و دوم عدم رؤیت ذات خود که در سفر دوم لحاظ شده است.

برای خروج از انانیت نفس نیاز به توبه است و توبه و انابه نزد سالک بازگشت از حیوانیت به انسانیت الهی است. به نظر گنابادی چون این راه بازگشت پنهان و غیر واضح است، غالباً بازگشت کننده نمی تواند از دام شیطان بگریزد و از حیوانیت خارج شود بنابراین تا صحت بازگشت او از حیوانیت به انسانیت روشن نگردد، توبه بر آن اطلاق نمی شود (همان ج ۲: ۲۸۲).

سلطان علیشاه لفظ العابدون را در آیه ۱۱۲ سوره توبه، اشاره به سفر دوم دانسته است، چرا که عبودیت سیر در مقامات انسان و مراحل روحانی تا رسیدن به اسماء و

صفات است. وی همچنین در ذیل آیه ۱۲۵ سوره نساء می نویسد " آنگاه که سالک واصل شد و از افعال و صفاتش فانی گشت، سائرالی الله نامیده می شود. در سفر حق در حق، عبودیت و فنا برای او تمام می شود و از ذات او چیزی باقی نمی ماند. او به وصال رسیده و پس از آن عبودیت به ربوبیت می رسد و فنای او به بقاء تبدیل می گردد (همان ج ۲: ۵۵). از عبارت سائر الی... چنین استنباط می شود که هنوز وصول محقق نگشته و سیر سالک به سوی خدا استمرار دارد و حال آنکه سفر دوم را سفر فی الحق بالحق نام نهاده اند. افزون بر این با توجه به آنچه از بیانات ایشان استفاده می شود اتمام عبودیت و رسیدن آن به ربوبیت از احوال سفر چهارم است که در احوال سفر دوم نیز مطرح گردیده است.

سفر سوم:

سفر سوم، سفر من الحق الی الخلق بالحق است. بنا بر نظر سلطان علیشاه در انتهای سفر دوم خداوند بر سالک تفضل می کند و او را برای اصلاح مملکت وجودش باز گردانده و امور قلب را به او واگذار می کند. این رجعت به عالم صغیر است و در این صورت نبی یا خلیفه می شود. از این رو سالک در این سفر به مقام نبوت می رسد، زیرا عبد در این مقام از جانب خدا آگاه شده و خود آگاهی بخش می شود. عبد در این مرتبه صدای ملائکه را در خواب یا بیداری می شنود و شخص او را در خواب می بیند ولی در بیداری نمی بیند (همان، ج ۱: ۱۹۴؛ ذیل آیه ۲۱۹ سوره بقره؛ نیز ج ۲: ۵۵ ذیل آیه ۱۲۵ سوره نساء).

سلطان علیشاه سفر سوم سالک را به اراده حق و در پیشگاه حق می داند. سالک به اراده خود حرکت نمی کند، بلکه حق او را سیر می دهد؛ بی آنکه خودش متوجه به خود و سیر خود باشد (رضاعلیشاه، رهنمای سعادت: ۹۷).

ایشان آیه ۱۱۲ سوره توبه «...الحامدون السائقون الراجعون الساجدون...» را اشاره به مقامات حقی سالکان دانسته است بدان معنا که ایشان در اسماء سیر می کنند و حقایق صفات الهی در وجود آنها تحقق پیدا کرده است که آن سفر به حق در حق است و سفر

سوم است که در این سفر سالک در عالم هستی و وجود جز خدا را نمی بیند و جمالی و کمالی جز برای حق مشاهده نمی کند. ایشان همچنین تعبیر «واعبدوا ربهم» در آیه ۷۷ سوره حج را اشاره به سیر به سبب حق در حق یعنی همان سفر سوم سالک دانسته است (سلطان علیشاه، ۱۳۸۵ه ق، بیان السعاده، ج ۳: ۸۷). ملاحظه می شود که صاحب تفسیر بیان السعاده سیر در اسماء و صفات حق را که بر اساس اظهارات پیش گفته مربوط به سفر دوم است، در توضیح احوال سالکان سفر سوم ذکر کرده است. افزون بر آن همان عنوان سفر دوم یعنی سفر بالحق فی الحق بر سفر سوم نیز اطلاق شده است. در اینکه سیر سالک پس از فنای ذات او به اراده حق است، اختلافی نیست؛ اما وجه تسمیه سفر سوم پس از تحقق سیر فی الحق محل تأمل است.

سفر چهارم:

سفر چهارم آخرین مرحله از اسفار اربعه یعنی سفر بالحق فی الخلق است. این سفر همان رجعت و برگشت اختیاری به عالم صغیر و بقای بعد از فنا و به هوش آمدن پس از بیهوشی (صحو بعدالمحو) است (رضاعلیشاه، رهنمای سعادت: ۲۱۸). بدان معنا که مقام فنا منتهای سلوک نیست و سالک پس از محو به اذن خدا به صحو و هوشیاری باز می گردد. سالک در سفر آخر به مرز دل و شهود حق در لباس مظاهر به صفات و اسماء او می رسد. او در انجام تکالیف و مراقبات در وظایف همیشه در رنج و تعب است. غایت سلوک سالک رسیدن به قرب الهی است و قرب برای کسی حاصل می شود که به اختیار از کثرتهای نفسانی خود بریده و خداوند مقداری از وحدتش را به او پاداش داده باشد. پس لذت قرب است که ریاضت، مجاهدت و شب زنده داری را بر سالکان آسان می کند. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۵ه ق، بیان السعاده، مقدمه رضاعلیشاه، ج ۱: ۱۷۴) سالک در این سفر در میان خلق به سیر می پردازد، لیکن این سیر به وسیله حق است و سالک مخلوقات و آثار آنها را مشاهده می کند و از چگونگی بازگشت آنان بسوی خدا آگاه است. وی هرچه را که مانع سیرالی الله باشد به اطلاع دیگران می رساند.

سلطان علیشاه سفر چهارم را ابتدای ربوبیت و انتهای مقام عبودیت دانسته است.

(رضاعلیشاه، رهنمای سعادت: ۲۱۶) چنانکه پس از این در توضیح مقام ولایت خواهد آمد، این مقام مربوط به سالکان سفر چهارم است و به نظر می رسد با واقعیت مطابقت داشته باشد. در عین حال پایان مقام عبودیت و آغاز ربوبیت - چنانکه گذشت و با استناد به بیان السعاده (ج ۲: ۵۵) در احوال سالکان سفر دوم نیز ذکر شده است. نیز ایشان در سوره توبه/۱۱۲ «الامرون بالمعروف و الناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله» اشاره به مقامات الهی و مراتب ربوبی آنها دانسته است، یعنی سالک در حالیکه متصف به صفات ربوبی شده و خلقت را به حقیقت تبدیل کرده، در مظاهر الهی سیر می کند. او هر مظهری را در مرتبه خودش نظر می کند و حق صاحب هر حقی را به او می دهد و به امر خدا امر و نهی می کند (همان، ج ۲: ۲۸۲-۲۸۳).

ایشان مقام محمود را (سوره اسراء/۷۹) آخرین مقامات سالک دانسته است. آن مقام حق در خلق است، مقام فضل و مقام جمع بین تنزیه و تشبیه و خلق و حق و توحید و تکثیر است. از آنجا که سالک بعد از فنا به این مقام میرسد خداوند واژه مبعوث شدن را آورده است تا دلالت بر احیاء بعد از مردن بکند؛ زیرا انسان فانی با مرگ اختیاری می میرد. خداوند او را بعد از مرگ زنده میکند و بسوی خلق میفرستد و این مقام از بزرگترین مقامات است (همان، ج ۲: ۴۵۰).

وی بیان می کند که سفر چهارم سالک، شهود جمال وحدت در مظاهر کثرت و حفظ وحدت در عین کثرت است. اما در عین شهود وحدت و شهود جمال حق، مراتب و حدود آن حفظ می گردد. در این سفر انانیتی جز برای خدا باقی نمی ماند. سالک فعل: فت و حول و قوه ای جز خدا و به سبب خدا نمی بیند. پس معنای سفر چهارم سیر به سبب فعل اوست که مشیت است و حقیقت هر صاحب حقیقتی است (سلطان علیشاه، ۱۳۸۵ه ق، بیان السعاده، ج ۲: ۴۷۸-۴۷۹ ذیل آیات ۷۹-۸۲ سوره کهف).

مقام ولایت و اقسام آن:

اگر خداوند سالک را بعد از رسیدن به آخر مقامات عبودیت، به صحو بعد از محو رساند، ابتدای مقام ربوبیت است و در این صورت ولی خدا می شود. این ولایت روح

نبوت و رسالت و مقدم بر آن دو است. این مقام را ولایت می گویند؛ زیرا در این مرتبه روشن میشود که ولایت (مملکت یا امارت) و قدرت تنها از آن خداوند حق است. این مرحله ی بقای بعد از فنا یا بقای بالله، مقام امامت نیز نامیده می شود؛ چرا که عبد در این مقام امام مردم واقع می شود و امام برای نبوت و رسالت نیز خواهد بود. همچنین این مرحله را مقام تحدیث و تکلیم نیز نامیده اند از آن رو که ملائکه در این مرحله با بنده سخن می گویند؛ بدون اینکه بنده آنها را در خواب یا بیداری ببیند (سلطان علیشاه، بیان السعاده، ج ۱۹۴: اذیل بقره ۲۱۹).

ولایت از نظر سلطان علیشاه به معنای اعتقاد به امامت نیست، بلکه به معنای قبول بیعت است. وی مقصود از ولایت مطرح شده در روایات شیعی را بیعت ایمانی دانسته و بر این باور است که ولایت عبارت از بیعت با ولی امر است که به واسطه ی آن صورت ملکوتی شیخ که همان ایمان است وارد قلب سالک می شود همین اتصال و صورت ملکوتی است که شخص بیعت کننده را از هر آفتی حفظ می کند و به تبع آن اعمال انسان به اعمال نیک تبدیل می گردد (همان، ج ۳: ۲۰۶) اعمال اودارای مغز گردیده و در هر حال متذکر به ذکر خدا می شود و در آفرینش خود تفکر می کند و چون تکلم کند، کلامش حکمت می شود و چون ساکت شود، سکوتش فکر می شود که به اندازه ی مرتبه ی ایمان است (همان، ج ۱: ۳۲۳-۳۲۴، ج ۳: ۴۱۱).

گنابادی برای ولایت دو قسم قائل است: ولایت کلیه مطلقه و ولایت جزئیة مقیده. ولایت کلیه مطلقه والاترین مرتبه ولایت است که صاحبان آن پیامبر اکرم و ائمه بزرگوار و امام زمان (عج) در عصر کنونی هستند و هر کدام از این بزرگواران به نسبت استعداد و ظرفیت خویش از آن بهره مند هستند (محبوب علیشاه ۱۳۷۷: ۱۶).

ولایت جزئیة مقیده از آن مشایخ و نوایی است که علاوه بر دارا بودن نص و اجازه ی صحیح، از قابلیت اصلاح خلق و تبلیغ نیز برخوردارند. نص بدین معنا است که شیخ طریقت باید در ارشاد خلق و تبلیغ احکام طریقت مجاز از شخص سابق بوده و این اجازه مسلسل وار به امام معصوم (ع) و از او به پیغمبر برسد (رضاعلیشاه، گردش افغانستان و پاکستان: ۱۱۲). اقطاب ساسله گنابادی در تقسیم بندی فوق ولایت جزئیة مقیده را برای

خویش قائلند و مدعی اند از اقطاب حقه و دارای اتصال و اجازه صحیح از نائبان و نمایندگان امام (عج) در عصر غیبت هستند و نسبت به ولایت مطلقه کلیه امام (عج) جنبه ظلمت دارند (همان: ۵۶۰).

سالک باید با بیعت عام تحت حکومت نبی و با بیعت خاص تحت حکومت ولی در آید. احکام قالبی و قلبی را از آنها فرا گیرد، تا بتواند از حکومت نفس نجات یافته، به صورت تدریجی از ظلمات نفس بیرون رود و به سوی نور و حق حرکت نماید. (همان، ج ۲: ۵۵ ذیل نساء/۱۲۵) اگر بعد از بیعت خاص با راهنمای خود حرکت کرد، با توشه ای که از نبی و ولی و هادی خود می گیرد، به راهی می رسد که حضور نزد علی (ع) برایش حاصل میشود که آن مرتبه را فکرو حضور می نامند. اکنون سالک ولی خدا می شود و قبول میکند و با قبول ولایت، بیعت ولوی یا باطنی و قلبی را انجام میدهد. احکام قلب به او تلقین میگردد، از نفس جدا میگردد و فقط عقل بر او حکم می راند (همان، ج ۲: ۵۴ و ۵۵).

لوازم سفر روحانی:

رهبر و راهنما

باید دانست که سلوک طریق و سیر مقامات روحانی که اساس کمال معنوی انسان است توسط خود شخص به تنهایی عملی نیست. مراحل راه بسیار خطرناک است و سالک قادر نیست بدون راهنما و یاور طی طریق کند. سلطان علیشاه نیز بر ضرورت وجود شیخ و راهنما در سیر و سلوک تاکید و توصیه بسیار دارد. به عقیده ایشان اگر کسی بدون شیخ قدم در راه سیر و سلوک بنهد، شیطان بر او مسلط گشته و به ورطه شطحیات خواهد افتاد، بطوریکه دیگر راهی برای حکومت عقل باقی نمی ماند (سلطان علیشاه، بیان السعاده، ج ۲: ۱۹). وی اظهار می دارد که هیچ صوفی تا به کامل اتصال پیدا نکند، در راه کمال وارد نمی شود و تا خود را به استاد نرساند، از مقام معنوی و فضائل روحی برخوردار نمی گردد (رضاعلیشاه، نابغه علم و عرفان ۷۱۹). از این رو اقطاب سلسله گنابادی بر این باورند که به عنوان راهنما و مرشد سفر آخر را که سفر از خدا بسوی خلق است، تکمیل

نموده و به مقامی بس عظیم یعنی قرب الهی نائل گشته اند (همو، چهل گوهر تابنده: ۱۷۷-۱۷۸). دخول سالک در سلوک و پذیرفته شدن او نزد شیخ، توبه کردنش به دست شیخ و تلقین ذکر بوسیله شیخ با شرایطی که دارد، یکی پس از دیگری تحقق می یابد تا جایی که سلطنت و حکم بر او حاصل می شود.

سلطان علیشاه اجازه ی ارشاد از سوی معصوم را لازم و واجب دانسته و برای اثبات آن به آیاتی از قران (نساء/ ۵۹ و سوره کهف/ ۶۶) استناد کرده است (همان، ج ۲: ۳۰-۳۱).

تقید به شریعت :

سلطان علیشاه پیوسته بر انطباق شریعت و طریقت اذعان داشته و اهل طریقت را به اجرا و مراقبت از اعمال شرعی توصیه بسیار می نمود (سلطان علیشاه، ولایت نامه ص ۵۴). ایشان از شریعت بمنزله پوست گردو و از طریقت بمنزله مغز آن تعبیر کرده که اگر پوست حفاظت نشود، مغز نیز فاسد گشته، مستوجب آتش است. (همو، بشاره المومنین: ۳۹) گفته می شود دیگر رهبران سلسله گنابادیه نیز همواره بر تلازم میان ظاهر و باطن و شریعت و طریقت تاکید کرده (محبوب علیشاه، شریعت طریقت عقل: ۳۹) و هردو را لازم و ملزوم یکدیگر دانسته اند (تابنده علی، ظهور العشق الاعلی و عهد الهی: ۲۱-۲۲).

تقوا :

سلطان علیشاه در معنای تقوا از آیه دوم سوره بقره استفاده کرده و می گوید تقوی 'تقی' تقاه' مصادری از وقایه هستند و منظور خودداری از چیزی است که با تحصیل کمالات یا کمالات بدست آمده ی انسانی، منافات دارد. وی تقوا را به سه مرحله تقسیم کرده است و برای هر مرتبه مراتبی را در نظر گرفته است (سلطان علیشاه، ۱۳۸۵ه ق، بیان السعاده، ج ۱: ۴۸).

نخستین مرتبه تقوی بیزاری از انگیزه های نفس است که با خرد منافات دارد و این مرتبه مقام استغفار است. اسباب تهذیب بدن و شکستن قوای نفس حد و حصر و انضباط و میزانی ندارد بلکه گاهی اختیاری است مانند انواع ریاضتها و سیاحت ها و عبادتها و گاهی

هم اضطراری است مانند انواع بلاها و امتحانات که خداوند آنها را بر سالک بر حسب آنچه که حکمتش اقتضا می کند وارد می سازد مرتبه دوم دوری کردن از خواهش های نفس و رهایی از دست خواهشها است و این مقام توبه است. مرتبه سوم بازگشت به سوی خلفای الهی است و آن مقام انابه است (همان: ۴۸). وقتی که انسان به دست نبی یا اولیاء الله ایمان آورد و احکام قالبی یعنی همان اوامر و نواهی را از آنان فرا گرفت، مرتبه چهارم تقوی برای او حاصل شده است و اگر انسان در ظواهر اوامر و احکام الهی نماند و بدنبال باطن و روح احکام الهی باشد، به مرتبه پنجم تقوی راه یافته است. تا اینجا همان تقوای عام و توده ی مردم است. در مرحله بعد از ایمان آوردن، هنگامی که طالب حق، راهنمایی را پیدا می کند تا او را به روح اعمال هدایت کند و با کمک او توبه کرده و با بیعت خاص ولوی ایمان آورد، مرحله دیگری از تقوی در او ایجاد می شود و بخاطر کمال خصائص نیکو، از بدیها و زشتی ها خودداری می کند.

در این حالت امامش در وجود وی تمثیل یافته و در درون قلبش وارد می شود. او در این هنگام دو کارگزار یکی الهی و دیگری شیطانی می بیند و احساس میکند در عالم هستی دو خدا وجود دارد و دچار شرک می شود. سالک دو وجود می بیند: وجود خودش و وجود شیخش را و فکر می کند وجود شیخ در او حلول کرده و در گرداب حلول می افتد؛ یا وجود واحدی می بیند که آن ذات خود امامش است و دچار اتحاد می شود و در این مرحله اگر خداوند او را کمک کند و همه اعمال و رفتار را فقط از خداوند ببیند و معنای لاحول ولا قوه الا بالله را دریابد، مرتبه دیگری از تقوی برای او حاصل شده است که همان پرهیز از نسبت دادن افعال به غیر خدا و بیرون شدن از شرک افعالی به توحید افعالی است.

در این مرتبه پرهیز از نسبت اوصاف به غیر خدا برای او ایجاد می شود. وقتی متوجه می شود که وجود حقیقی خداوند است و سایر مراتب وجود اعتبارات محض است و مفهوم لا اله الا الله را دریافت می کند، آخرین مرتبه تقوی که فناء ذاتی است برای او ایجاد می شود و بوسیله عنایت الهی به بقاء بعد از فنا می رسد و سیر و سلوک او کامل می شود و نبی و یا خلیفه می گردد (همان ج ۱: ۴۸-۴۹).

ذکر :

سطناعلیشاه مدعی است که با تلقین اسمی از اسماء متبرکه خداوند همچون اسم جلاله الله ویا الحی و...به مریدی که گام در مسیر سلوک نهاده و سپس با مراقبت و مداومت سالک بر این اسم مبارک بصورت جلی یا خفی، خداوند ویا پیر طریقت که مظهر صفات حق است به آن صفت تلقین شده و بر مرید متجلی خواهد شد (سلطان علیشاه، بشاره المومنین: ۳۲۵). به هر مریدی تنها یک ذکر تلقین گردیده و ذاکر همواره باید بر همین ذکر متمرکز شده و مداومت نماید وعلت اقتضای بر یک ذکر در کتاب ولایت نامه بدین صورت بیان شده که با تلقین پیوسته آن، تنها نقش همان اسم در دل نقش می بندد و این تلقین یک ذکر واحد از مشایخ منصوصه یدا به ید و نفسا به نفس رسیده است(همان: ۱۰۶).

سلطان علیشاه دخالت در امور مذهبی از جمله ذکر را منوط به اخذ اجازه از صاحب اجازه و نص دانسته و معتقد است، ذکر عبادتی است که بدون تلقین از صاحب اجازه اثری نخواهد داشت و حتی موجبات گمراهی فرد را در پی خواهد داشت. بدین معنا که اگر سالک خودسرانه به ذکر مشغول شود شیطان در ذکر او تصرف کرده و صفات خود را به آن داده است و در اینجا ذاکر خدا ذاکر شیطان خواهد بود (سلطان علیشاه، ولایت نامه: ۱۸۱). ایشان در اهمیت اخذ ذکر از صاحب اجازه می نویسد: "ذکر بخود گویی مفید و موثر نباشد تا آنکه بتلقین شیخ کاملی بستانی که به آن شیخ یدا به ید و صورتا به صورت از منبع نبوت و مخزن ولایت رسیده باشد."(همان: ۱۴۱).

فکر و حضور :

درفکر مصطلح صوفیه آنچه مورد فکر است نام حق تعالی شأنه می باشد. عقیده صوفیه آن است که اگر انسان مستغرق در ذکر و فکر حق شود به طوری که نسبت بدان مغلوب گردیده و سراپای او تحت تأثیر همان قوه واقع شود و آن حالت ادامه پیدا کند، گاهی برای او مکاشفاتی دست می دهد، از جمله در مراحل ابتدایی صورت شیخ متمثل

می شود ولی او چون توجهش به همان فکر مأموریه است این جلوه و تمثّل در آن محو می شود و اگر بدان حالت مغرور نشود و بر فکر خود مداومت نماید مشاهدات بالاتری برای او دست می دهد. البته این مشاهدات در همه این مراتب به عنوان تمثّل است نه تمثیل، یعنی به اختیار نیست و این جلوات بدون اراده و اختیار او از عالم غیب تراوش می کند (رضاعلیشاه، رساله رفع شبهات، ۳۱-۳۲). عقیده برخی صوفیان این است که باید سالک صورت شیخ را در برابر چشمان خود مجسم کند و آن را به هنگام ذکر و عبادت نصب العین خود قرار دهد که این را حضور و فکر می نامند. سلطان علیشاه در تعریف فکر و حضور می گوید: اتصال بنورانیت امام(ع) و معرفت آن نورانیت حضور و فکر نامیده میشود. نخستین مرتبه ی این اتصال و معرفت همان ظهور امام (ع) بر حسب مقام مثالی او بر صدر سالک الی الله است (سلطان علیشاه، بیان السعاده، ۱۳۸۵ه ق، مقدمه رضاعلیشاه، ج ۱: ۳۳، نیز، ج ۲: ۱۷). مقصود از این فکر و حضور آن است که سالک دل را بذکری که از شیخش دستور گرفته جلا بخشد و وقتی ذهن را هم جلا داد و ذکر قوی شد دل از اغیار خالی شود. شیخ با صورت مثالی بر سالک ظاهر می گردد، علتش آن است که ذکری که از او گرفته می شود، مرتبه ی نازله وجود اوست؛ اگر تقویت شود صورت او در سالک متمثل می شود. چون شیخ بصورت مثالی خود ظاهر می شود، دشواری تکلیف از بین می رود و از حضور در نزد محبوب لذت می برد. سالک در این مرحله نباید مغرور شود و از تصرف شیخ و از عرضه کردن حالش بر او اعراض نماید و گرنه گرفتار اتحاد و اباحیگری و شطحیات می شود (همان ج ۱: ۳۳). از آنجا که این تجلی و ظهور ملکوتی امام(ع) یا شیخ سبب سلوک و آرامش نفس می گردد و بوسیله آن سختی تکلیف برداشته می شود: وفیه آنرا "سکینه" نام نهاده اند (همان: ۲۱۵). سلطان علیشاه فکر و حضور را غایت غایات سالک معرفی کرده و آنرا سکینه و آرامش می داند (همان: ۳۲۲). وی در ذیل آیه شریفه: فمن تبع هدای فلا خوف علیهم و لا هم یحزنون در اوایل سوره بقره، نیز فرموده که: مقصود صوفیه از توجه به شیخ آن است که به طوری در پیروی و اطاعت اوامر و مراقب باشد که متبوع و مطاع بی اختیار نزد او متمثّل شود، نه اینکه بدون اتباع و

پیروی باشد و خود را به تکلف وادار بدان نماید. چه در نظر گرفتن صورت به اختیار کفر است و صاحب آن جایی جز آتش ندارد (رضاعلیشاه، رساله رفع شبهات، ۳۴).

نتیجه:

سالک کسی است که در طلب رسیدن به کمال و نیل به حقیقت طی طریق آغاز می کند، طریقی پرفرازو نشیب و پر مخاطره که پیمودن آن جز به هدایت راهنما میسر نیست. این سفر روحانی دارای مراحل است که سلطان علیشاه نیز چون اسلاف خویش آن را در چهارمرتبہ بیان کرده است. در خلال این اسفار چهارگانه سالک از مقام کثرت به مقام توحید رسیده و با فنای از خود به حق باقی می شود. غایت این سیرو سلوک قرب الهی است که مقام محمود است. سالک در سفر آخر به مقام ولایت می رسد که مقدم بر نبوت و رسالت است. وی به عنوان انسان کامل و خلیفه الهی مسئولیت هدایت و ارشاد خلق را به اذن خداوند برعهده دارد، در حالی که همه کردار و گفتار او به نیابت از حق است. این مسئولیت پذیری در اجتماع وجه امتیاز سلوک عارفانه در اسلام شیعی است؛ سلوکی که فکر، ذکر، پایبندی به شریعت، تقوی و تسلیم شدن به اوامر انبیاء و اولیاء از لوازم آن است.

منابع

- ۱- تابنده ، علی (محبوب علیشاه) "ظهورالعشق الاعلی و عهد الهی". تهران: انتشارات حقیقت.
- ۲- همو (۱۳۷۷) "خورشید تابنده". تهران: انتشارات حقیقت.
- ۳- تابنده نورعلی (۱۳۸۳) "شریعت طریقت، عقل" تهران: انتشارات حقیقت.
- ۴- سجادی سید جعفر (۱۳۷۰) "فرهنگ اصطلاحات و تعبیرات عرفانی" چاپ دوم تهران: انتشارات طهوری
- ۵- علی بن موسی الرضا (۱۴۰۶ ق) "فقه الرضا" مشهد: کنگره جهانی امام رضا (ع) چاپ اول
- ۶- کاشانی عبدالرزاق "شرح منازل السائرین" تهران: انتشارات علمیه.
- ۷- همو (۱۳۷۶ه ش) "اصطلاحات صوفیه" حوزه ی هنری سازمان تبلیغات اسلامی
- ۸- کیوان قزوینی عباسعلی (۱۳۷۸) "رساله شهیدیه" تصحیح و مقدمه شهرام پازوکی تهران: انتشارات حقیقت
- ۹- گنابادی سلطان محمد (۱۳۸۵ه ق) "بیان السعاده فی مقامات العباده"، مقدمه رضا علیشاه، الطبعة الثانية، تهران: مطبعة دانشگاه ،
- ۱۰- همو (۱۳۷۹ه ش) "سعادت نامه"، تصحیح و تعلیق حسین علی کاشان ، تهران: انتشارات حقیقت.
- ۱۱- همو (۱۳۸۴) "ولایت نامه" تهران: انتشارات حقیقت.
- ۱۲- همو (۱۳۸۷ ه ش) "بشاره المومنین" تهران انتشارات حقیقت،
- ۱۳- گنابادی حاج میرزا محمد باقر (۱۳۸۳) "رهبران طریقت و عرفان" چاپ پنجم: انتشارات حقیقت.
- ۱۴- گنابادی ،سلطان حسین (۱۳۸۴) "نابغه علم و عرفان" در قرن چهاردهم - تهران: انتشارات حقیقت

- ۱۵- همو(۱۳۸۷) "رهنمای سعادت" ترجمه مقدمه تفسیر بیان السعاده با هفت سوره، تهران: انتشارات حقیقت.
- ۱۶- همو "چهل گوهر تابنده" تهران: انتشارات حقیقت
- ۱۷- همو "تجلی حقیقت در اسرار کربلا" چاپ سوم تهران: انتشارات صالح چاپخانه حیدری.
- ۱۸- همو "گردش افغانستان و پاکستان" چاپخانه حیدری.
- ۱۹- همو(۱۳۷۷) "رساله رفع شبهات" تهران: انتشارات حقیقت.
- ۲۰- نور علیشاه ثانی - "رجوم الشیاطین" تهران: دار الطاعه.